

نامه پهلوانی. خودآموز خط و زبان ایران پیش از اسلام. تألیف فریدون جنیدی. تهران. انتشارات بلخ. ۲۰۲ صفحه.

موضوع این مقاله نگرشی است بر کتاب نامه پهلوانی، خودآموز خط و زبان ایران پیش از اسلام، «گزارش» فریدون جنیدی، که در سال ۱۳۶۰ توسط انتشارات بلخ، وابسته به بنیاد نیشابور، انتشار یافته است. در این مقاله به روش تدریس زبان پهلوی پرداخته نمی‌شود و سخن تنها در خصوص پیشگفتار و مطالبی است که مؤلف در ضمن آموزش زبان پهلوی و در پانویسها نوشته است.

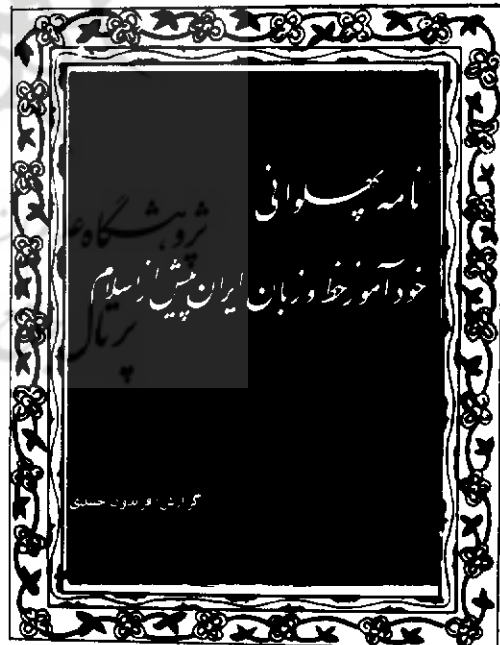
«گزارنده» کتاب در پیشگفتار و متن و پانویسهای مفصل به مطالب بسیاری پرداخته است، اما آنچه در وهله نخست توجه نویسنده این سطور را به خود جلب کرد نظر او در خصوص زبان پهلوی به عنوان «زبان همگانی ایران در دوران پیش از اسلام» است که با تمام آنچه در کتب درسی و غیر درسی در مورد این زبان آمده است تنافر چشمگیری دارد.

«گزارنده» متذکر می‌شود که نویسندگان اسلامی پهلوی را منسوب به پهل، یعنی آذربایجان و همدان و ماه نهاوند و ری و اصفهان، دانسته‌اند و نیز گفته‌اند که شاهان ساسانی در مجالس خود به این زبان سخن می‌گفته‌اند. اما با استناد به شمس قیس رازی مرسوم بودن پهلوی در دربارهای ساسانی را مردود می‌شمارد، آنگاه نظر ایران شناسان و زبان شناسان غربی را متذکر می‌شود. به نظر اینان پهلوی زبان منسوب به پهل و پهلوان همان پارت یا خراسان است. در این جا نمی‌توان به اقوال گوناگون نویسندگان دوره اسلامی در مورد زبان پهلوی یا فهلوی و حدود منطقه رواج آن پرداخت، اما باید تأکید کرد که نظر زبان شناسان غربی در مورد انتساب پهلوی به استان پهلوی یعنی پارت مستند بر شواهد زبان شناسی و مورد پذیرش همگان است. اما «گزارنده» این نظر را نمی‌پذیرد و با تکیه بر ابیاتی از شاهنامه نتیجه می‌گیرد که واژه پهلوان در اصل به معنی کوه و کوهستان بوده است:

آریایان تا پنج هزار سال پیش در کوهستانها و رودبارهای کوهستانی زندگی می‌کردند؛ و چون دشتهای ایرانزمین خشک بوده است زندگی در دشتهای یا لا اقل در همه دشتهای ممکن نبوده. اما از حدود پنج هزار سال پیش که در شاهنامه، با پادشاهی فریدون و ایرج و منوچهر از آن نام برده می‌شود، ایرانیان موفق به اختراع قنات یا کاریز شدند... و از این زمان بود که انسان آریایی در دشتهای ایران شهر پراکنده شد، و

نگرشی به نامه پهلوانی

مریم سینایی خسروشاهی



اکنون... و استخوانهایش در دشت بدست باستان‌شناس می‌رسد! بنابراین مسکن اولیه آریاییان که «پهلوی» یا «کوهستان» بود کم‌کم به دشتهای نیز کشیده شد، اما نام «پهلوی» به معنی آریایی و ایرانی بر جای ماند... در شاهنامه همه جا از «پهلوی» معنی «ایرانی» برمی‌آید، نه یک قوم مثل سیستانیان، یا پارسیان، یا مادها بلکه «پهلوی» شامل همه اقوام آریایی، ایرانی است... (ص ۱۲).

به منطقه بین‌النهرین و دیگران به سوی هند رفتند و سومین موج که شامل پارسیان هم می‌شود در حدود ۱۴۰۰ ق. م. به ایران رسیدند، باز هم قدیمی‌ترین تاریخی که برای وجود آریاییان، نه ایرانیان، در فلات ایران می‌توان تصور کرد همان ۲۰۰۰ ق. م. است. این محاسبات با توجه به شواهد زبان‌شناسی و یافته‌های باستان‌شناسی انجام شده است. پیدا شدن استخوانهای پنج هزار ساله در دشتهای ایران ربطی به دشت نشین شدن ایرانیان کوه‌نشین عهد منوچهر و ایرج و فریدون ندارد. پیش از آمدن آریاییان مردمانی متمدن در این فلات زندگی می‌کرده‌اند که کشاورزان اسکان یافته‌ای بودند و اتفاقاً محل مناسب کشاورزی همان دشت است نه کوهستان.

۳) دانسته است که اقوام آریایی ایرانی از هنگام اسکان گرفتن در این فلات پهناور به زبانها، یا گویشهای مختلفی از یک زبان، سخن می‌گفته‌اند. از جمله این گویشهای زبان مفروض ایرانی باستان می‌توان اوستایی، فارسی باستان، مادی و سکایی را نام برد. به ملاحظات زبان‌شناسی و به دلیل وجود زبانهای چون سغدی و بلوچی در دوره میانه و دوره جدید زبانهای ایرانی باید بپذیریم که جز چهار گویش نام برده، ایرانی باستان گویشهای دیگری هم داشته است که اثری از آنها باقی نمانده است. در دوره میانه تعداد زبانهای ایرانی بیشتر می‌شود. از زبانهای دوره میانه می‌توان سغدی و خوارزمی از گروه شرقی، پهلوی اشکانی از گروه شمال غربی، و فارسی میانه یا پهلوی ساسانی از گروه جنوب غربی را نام برد. گفتن این که پهلوی نه زبان اختصاصی پارتها، بلکه زبان عمومی ایران بوده چه معنایی دارد؟

۴) پهلوی اشکانی یکی از زبانهای مرسوم در دوره میانه زبانهای ایرانی بوده و نه تنها مادر زبانهای کردی، بلوچی، ارمنی، سیستانی، خوارزمی، و پشتو نیست، بلکه از سده سوم هجری به بعد کاملاً از میان رفته و از آن لهجه‌ای هم باقی نمانده است. کردی و بلوچی در دوره جدید در تعلق به گروه زبانهای شمال غربی با پهلوی اشکانی اشتراک دارند. سیستانی یا سکستانی، همان گونه که از نام آن برمی‌آید، از زبانهای سکائی، یعنی زبانهای گروه شرقی است. خوارزمی هم از گروه زبانهای شرقی

جالب آن است که «گزارنده» از میان تمام تحقیقات قدیم و جدید و مراجع مختلف به شاهنامه و مطالب نیمه‌تاریخی - نیمه‌اسطوره‌ای آن استناد می‌کند و با تکیه بر مطالب آن ادعا می‌کند که پهلوی «نه زبان اختصاصی پارتها بلکه زبان عمومی ایران بوده که همه لهجه‌های محلی از کردی، بلوچی، ارمنی، سیستانی، خوارزمی، پشتو... در حکم شاخه‌هایی از آن بوده‌اند» (ص ۱۴). و در جای دیگر می‌نویسد: «تغییرات کوچکی... در این زبان [پهلوی] پدید آمد و بدین ترتیب زبان دوران ساسانیان پهلوی ساسانی، یا پارسیگ خوانده می‌شود...» (ص ۱۵).

نخست بردازیم به مسائل طرح شده در همین قسمت. به نظر می‌رسد که «گزارنده» کتابهای متعددی را که در خصوص تاریخ ایران و تاریخ زبانهای ایرانی نوشته شده، حتی کتابهایی مانند تاریخ زبان فارسی دکتر پرویز ناتل خانلری یا سبک‌شناسی محمدتقی بهار را که خود به عنوان مرجع معرفی کرده، اصلاً نخوانده و الفبای تاریخ زبانهای ایرانی را هم نمی‌داند.

۱) اگر هم از ابیات ذکر شده از شاهنامه چنان برآید که پهلوی به معنی کوهستان بوده، که چنین بر نمی‌آید، باز هم نتیجه‌گیری «گزارنده» در خصوص معنای اولیه پهلوی و پهلوی درست به نظر نمی‌رسد. واژه‌ها در طول زمان، چه از نظر صورت و چه از نظر معنا، تغییر می‌کنند و این که در شاهنامه پهلوی به معنی کوهستان به کار رفته باشد لزوماً به این معنا نیست که پهلوی «در اصل» به معنای کوهستان بوده است. بین واژه پهلوی و واژه‌هایی که در ایرانی باستان به معنای کوه و کوهستان و بلندی هستند شباهتی دیده نمی‌شود و به نظر می‌رسد که فردوسی پهلوی را به معنی ایران شهر و پهلوی را به معنی ایرانی به کار برده است.

۲) به عقیده غالب مورخین جدید «آریاییان» در حدود سالهای ۲۰۰۰ تا ۱۸۰۰ ق. م. از سایر قبایل هند و اروپایی جدا شدند. اینان از دوسوی دریاچه خزر، یا شاید فقط از یکی از دوسو، چون امواجی از استپ‌های جنوب روسیه و حوالی دریای سیاه به سوی فلات ایران سرازیر شدند. احتمالاً نخستین قبایل آریایی پس از مرگ حمورابی در قرن هفدهم پیش از میلاد به منطقه بین‌النهرین رسیدند. با توجه به این که نخستین قبایله‌های آریایی

است و نمی‌تواند از پهلوی اشکانی ریشه گرفته باشد. پشتو نیز چنین است. اما جالب اینجاست که زبانی مثل ارمنی که خود شاخه مستقلی از زبانهای هند و اروپایی است لهجه‌ای محلی و شاخه‌ای از پهلوی شمرده شده است. گذشته از این پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی یا فارسی میانه دوزبان جداگانه هستند. پهلوی اشکانی به دسته زبانهای شمال غربی، یعنی زبانهایی که در دوره باستان زبان مادی یکی از آنهاست، تعلق دارد و از گویشی باستانی که اثری از آن در دست نیست منشعب شده است. فارسی میانه یا زبان رسمی دوره ساسانیان مستقیماً از فارسی باستان باقیمانده و ویژگیهای صوتی گروه زبانهای جنوب غربی را نشان می‌دهد. پهلوی اشکانی و فارسی میانه شباهت زیادی به هم دارند. این دوزبان مدتها به طور همزمان وجود داشته‌اند و در آثار مربوط به دین مانی که در ترکستان چین یافت شده متون فارسی میانه و پهلوی اشکانی در کنار هم دیده می‌شوند. در سخن از پهلوی همین اندازه بس.

*

«گزارنده» در سراسر کتاب کوشیده است تا از فرهنگ ایران باستان آرمانی بسازد و همگان را به سوی این آرمان هدایت کند. تردیدی نیست که هر آدم فرهیخته‌ای باید گذشته ملت خود را بشناسد و دستاوردهای نیاکان خود را پاس بدارد. اما تأسف آور است که بسیاری از فرهنگ ایران باستان و زبانهای باستانی که یکی از وجوه این فرهنگ است دکانی ساخته‌اند و در این دکان هر چیزی را به نام دانش به خورد مردمان می‌دهند. در سراسر پانویسها گزارنده می‌کوشد ثابت کند که زبانهای اروپایی یعنی فرانسه، آلمانی، و علی‌الخصوص انگلیسی که ظاهراً «گزارنده» با آن آشنا تر است، از فارسی ریشه گرفته‌اند! پس از شرح مختصری درباره ویژگی مهم زبان شناسی تاریخی به این مسئله خواهیم پرداخت.

علم زبان شناسی تاریخی برخلاف زبان شناسی همگانی به مطالعه تحول زبان یا زبانها در راستای زمان می‌پردازد. اساس مطالعات زبان شناسی تاریخی بر این فرض نهاده شده که تغییر و تحول زبانها فرآیند قانونمندی است. این علم با مطالعه زبانها در راستای زمان قانونمندیهای حاکم بر تحول آنها را کشف می‌کند و سپس در جهت عکس حرکت کرده نکات مبهمی را با استفاده از همین قانونمندیها روشن می‌کند. یک مثال ساده آن است که هرگاه در فارسی باستان در موضع پیشین کلمه‌ای xš (خش) بیاید در فارسی میانه و فارسی نو x (خ) می‌افتد. مثلاً کلمه شهر از xšāra، شاه از xšāyaōiya، و شب از xšap- در فارسی باستان باقی مانده است. حال اگر در فارسی میانه یا فارسی نو واژه‌ای داشته باشیم که با š شروع شود و سایر ویژگیهای صوتی آن نشان دهد که از یک

واژه فارسی باستان باقی مانده است می‌توانیم با حرکت در جهت عکس نتیجه بگیریم که واژه معادل و خویشاوند آن در فارسی باستان با xš آغاز می‌شده است. نیز میان زبانهایی که میان آنها مانند فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی نو توالی زمانی وجود ندارد بلکه مانند اوستا و فارسی باستان و سنسکریت تقریباً به طور همزمان وجود داشته‌اند یا وجود دارند، روابط مشابهی وجود دارد. هرگاه در فارسی باستان کلمه‌ای با h شروع شود کلمه معادل و خویشاوند آن در اوستا با z شروع می‌شود، مانند daraniya- در فارسی باستان و zaranya- در اوستا که هر دو به معنی زر هستند. در این مورد زر در فارسی از کلمه اوستایی می‌آید نه از فارسی باستان. البته بر هر يك از این قاعده‌ها استثناهایی هم وجود دارد که باز هر يك دارای قانونمندیهایی هستند. با توجه به همین قانونمندیها و مطالعه دهها زبان هند و اروپایی قدیم و جدید از جمله زبانهای ایرانی باستان و لاتین و یونانی و سلتی و ارمنی و سنسکریت و غیره است که دانشمندان در بازسازی زبان مادر که زبان هند و اروپایی نامیده می‌شود موفق شدند و رابطه به اصطلاح «ژنتیکی» زبانهای نام برده را ثابت کردند.

در نامه پهلوانی در بسیاری موارد ریشه واژه‌های انگلیسی فارسی داده شده. این ریشه‌یابیها نه متکی بر استدلال علمی، بلکه بر پایه نوعی شهود است. آقای جنیدی ادعا کرده‌اند که «مواردی از افعال یا قید یا صفت بی‌قاعده انگلیسی» در این خودآموز آمده که «قاعده آن در زبان فارسی یا پهلوی یا اوستایی است» (ص ۶). سپس از پرفسور هارلند بیلی، ایران شناس انگلیسی، نقل قول شده است که «یک دانشجوی انگلیسی که بخواهد زبان مادری خود را نیک بداند باید از کتیبه‌های فارسی باستان اطلاعاتی به دست آورد» (همان جا و در ص ۴۴). یقیناً همین طور است، اما نه به آن دلیل که جناب جنیدی قصد دارد به ما بیاوراند. رابطه ژنتیکی زبانهای فارسی و انگلیسی ایجاب می‌کند که برای مطالعه هر يك از این زبانها به زبان دیگر و بسیاری زبانهای دیگر هند و اروپایی نظر داشته باشیم. منظور پرفسور بیلی شاید آن است که شناخت درست از هر يك از این زبانها باید با توجه به شناخت سایر زبانهای هند و اروپایی حاصل شود. در کتیبه‌های فارسی باستان چیزی نیست که فی‌نفسه به غنای زبان انگلیسی کمک کند، اما از همین کتیبه‌ها اطلاعات بسیار برای مقایسه‌های زبانی به دست می‌آید، هم چنان که از بیوولف (Beowulf)، حماسه انگلیسی باستان، درباره سایر زبانهای هند و اروپایی می‌توان اطلاعات بسیار کسب کرد. گفتن این که «بدانیم که ریشه زبانهای هند و اروپایی در این سواست و آنان فرزندان خود را دعوت به خواندن زبانهای ایرانی می‌کنند» (ص ۷- تأکید از نویسنده این مقاله است) فقط ترجمان نوعی ریا یا ملی‌گرایی

افراطی است که بر آن است که ریشه همه چیز، حتی ریشه زبان دیگران را در «این جا» بیاید. درست آن است که فارسی زبان هم اگر بخواهد تاریخ زبان خود را بداند باید نه تنها با انگلیسی جدید، بلکه با انگلیسی و آلمانی باستان و یونانی و لاتین و هیتی و ارمنی و هزار و یک زبان قدیم و جدید دیگر آشنا شود و ابزارکار خود، یعنی مواد اولیه مقایسه‌های زبانی خود را که به کشف قانونمندیها می‌انجامد، از آن زبانها بگیرد. حال بپردازیم به نمونه‌های مشخص اظهار فضلای «گزارنده»، یعنی «افعال، قید و صفت‌های بی‌قاعده انگلیسی که قاعده آنها در فارسی، یا پهلوی یا اوستایی است».

□ در بانویس ص ۴۳ آمده است: «این پسوند [-ist] صورت تغییر یافته *išta*- اوستایی است که با آن صفت عالی ساخته می‌شده... پس بهشت به معنی بهترین است. و همانست که در زبان انگلیسی *best* خوانده می‌شود، منتهی چون انگلیسی‌ها ریشه آنها نمی‌دانسته‌اند این را جزو صفت‌های بی‌قاعده آورده‌اند» [تأکید از نویسنده مقاله است].

یعنی آقای جنیدی واقعاً فکر می‌کند که انگلیسی‌ها تاریخ زبان خود را به اندازه ایشان هم نمی‌فهمند؟ در یک فرهنگ معمولی انگلیسی به نام *Grolier International Dictionary* که به سال ۱۹۸۱ در ایالات متحده منتشر شده است ذیل کلمات *good*، *better*، و *best* پس از ذکر ریشه این لغات در زبانهای انگلیسی میانه و انگلیسی باستان، به مدخلهای *bhad-* و *ghedh-* در ضمیمه‌ای که در آخر کتاب آمده و یک فرهنگ کوچک هند و اروپایی است ارجاع داده شده است. با مراجعه به این ضمیمه در می‌یابیم که صفت‌های تفصیلی و عالی *better* و *best* از ریشه هند و اروپایی *bhad-* به معنی نیک و صفت مطلق *good* از ریشه هند و اروپایی *ghedh-* بر طبق قواعد درونی زبان ژرمنی مادر ساخته شده‌اند. این درست مانند دوگانه بودن بن‌های ماضی و مضارع مصدر دیدن در فارسی است که از دو ریشه متفاوت در فارسی باستان، یعنی از *dī-* و *vaina-* می‌آیند. این دوگانگی ناشی از اختلاط این دو فعل با هم است.

اما درباره رابطه *best* و بهشت باید گفت که به استناد دو مرجع مهم در این زمینه میان دو کلمه فوق رابطه‌ای وجود ندارد. یکی از این دو مرجع همان واژه‌نامه انگلیسی- گرولیر و دومی فرهنگ اشتقاقی زبانهای هند و ژرمنی^۱ تألیف یولیوس پوکورنی (Julius Pokorny) است.

بهشت در فارسی، و *vēhišt* در فارسی میانه، از *vahišto-* در اوستاست که صفت عالی از ماده *vohu-* و *vaŋhu-* پسوند *išta-* است. در فرهنگ اشتقاقی... آمده که کلمات مذکور با *vašu-* در سنسکریت خویشاوند است و همه آنها از ریشه هند و اروپایی

uēšu- می‌آیند.

فرهنگ اشتقاقی زبانهای هند و ژرمنی به سال ۱۹۶۹ چاپ شده است. پیش از آن همین نویسنده با همکاری والده (Alois Walde) فرهنگ تطبیقی زبان هند و ژرمنی^۲ را از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۲ انتشار داده بود. غیر از این دو تا جایی که نویسنده این سطور می‌داند فرهنگ دیگری در زمینه زبان هند و اروپایی وجود ندارد و همه زبان‌شناسان به یکی از این دو مرجع استناد می‌کنند (که اتفاقاً هر دو هم در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و هم در کتابخانه مرکز مطالعات فرهنگی موجودند). در هر دو مورد نویسندگان واژه‌های هند و اروپایی را از روی تعداد زیادی کلمه خویشاوند (cognate) در زبانهای هند و اروپایی و با توجه به قانونمندیهای حاکم بر دستگاه صوتی (phonetic) این زبانها بازسازی کرده‌اند. در ضمیمی تمام واژه‌های به کار رفته در بازسازی را به صورت فهرستهای جداگانه ارائه کرده‌اند و از راه این فهرستها می‌توان با دانستن واژه‌ای در زبان مورد نظر، مثلاً فارسی نو، اوستایی یا یونانی، به راحتی به ریشه هند و اروپایی سایر لغات هم ریشه دست پیدا کرد. در فرهنگ هند و اروپایی کوچکی که به واژه‌نامه گرولیر منضم شده به تألیف پوکورنی استناد شده است.

□ مورد بعدی که در همان صفحه ذکر شده صفت عالی و تفضیلی از صفت‌های مطلق *much* و *many*، یعنی *more* و *most*، است. به ادعای «گزارنده» این دو کلمه از مهتر و مهیست در فارسی گرفته شده‌اند. صفت‌های مطلق *much* و *many* به استناد واژه‌نامه گرولیر به ترتیب از ریشه‌های هند و اروپایی **meg-* و **menegh-* هستند. صفات تفضیلی و عالی از این دو صفت مطلق هر دو به قیاس سایر صفات تفضیلی و عالی در ژرمنی از ریشه **me-* ساخته شده‌اند. سلسله‌مه در فارسی، *mas* در فارسی میانه، *mašan* در فارسی باستان و *masan-* و *mas-* در اوستا، از ریشه هند و اروپایی *meğ(h)-* است (ر. ک. به فرهنگ اشتقاقی...)، یعنی با صفت مطلق *much* هم ریشه است. تفاوت ظاهری ریشه هند و اروپایی **meg-* و *meğ(h)-* ناشی از تفاوت نحوه ثبت واژه‌نامه گرولیر و فرهنگ اشتقاقی، که اولی به آن استناد می‌کند، است. در این مورد هم صفت‌های تفضیلی و عالی و صفت مطلق از یک ریشه نیستند و در نتیجه بروز آنها خلاف قاعده به نظر می‌رسد.

□ در ص ۴۵ نوشته‌اند: «پسوند «ایک» همان است که هنوز در واژه تاری = تاریخ برقرار مانده... در زبانهای اروپایی... مثل

حاشیه:

1) *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*
2) *Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanischen Sprachen*

دموکرات و دموکراتیک، یا اتم، واتمیک...».

تاریک در فارسی از سلسله *tārik* در فارسی میانه (*t'ryg*) در پهلوی اشکانی ترفانی و فارسی میانه ترفانی) است و با تارد در فارسی نو و *t'rt* در فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی مربوط است. *tārik* در پهلوی از ریشه بازسازی شده *taōriya-ka* از اوستایی *taōriya-* می آید. در فارسی نو به جز تار و تاریک در اشعار قدما تاره و تاری هم به کار رفته است. «ایک» در تاریک بازمانده صرف *-ka* باستانی است. بر اساس قواعد زبان شناسی تاریخی و به قیاس تبدیل *ābtik* به آبی، *aburnāyik* به برنایی، *arzanik* به ارزانی، *dēnik* به دینی، *gētik* به گیتی و بسیاری موارد دیگر باید در فارسی نو از *tārik* در فارسی میانه تاری داشته باشیم، که واقعاً هم چنین است. خود کلمه تاریک در واقع صورت کهنی است که فارسی نو بدون تغییر از فارسی میانه پذیرفته است. مشابه آن هم کم نیست. در فارسی نو «بیوگ» در کنار «بیو» (عروس)، و «اگر» در کنار «گر» به کار می رود، اما فقط «بیو» و «گر» مطابق قواعد فونتیکی از فارسی میانه به فارسی نو تبدیل شده اند.

پسوند *-ic* در انگلیسی از *-icus* در لاتین می آید که در آن زبان صفت ساز است. متأسفانه در فرهنگهایی که در دسترس داشتم ریشه هند و اروپایی آن را نیافتم. به هر حال *-ka* باستانی که اثرش در تاریک هست صفت ساز نبوده و نقش نحوی دیگری داشته است. بازمانده های آن در فارسی میانه نیز در تمام موارد صفت ساز نیستند. گذشته از این *-ka* مربوط به دوران مستقل دگرگونی زبان ایرانی است و نمی تواند با *-icus* در لاتین مربوط شود.

□ در ص ۷۱ می نویسد: «فرتوم پهلوی که در اوستا پتوئیریو خوانده می شود ریشه *premier* در فرانسه و پری می تیو آلمانی است. نخست نیز در آلمانی نخویست خوانده می شود و اکنون می توان پی برد که چرا در زبان انگلیسی *first* به کار می رود زیرا که ریشه آن همان «فر» در «فرتوم» است و ایست آن همان است که در نخویست است و به طوری که در فصل صفات دیدیم سازنده صفت عالی است.»

در باره این نظر آقای جنیدی، ذکر چند نکته لازم است:

(۱) *fratōm* در فارسی میانه از *fratema-* در فارسی باستان (= *fratəma-* در اوستا) می آید. *paōriyo-* در اوستا نیز به همین معنی است ولی مستقیماً به آن مربوط نیست.

(۲) تا جایی که می دانم نخست در آلمانی *erst* یا *zuerst* است.

(۳) *first* در انگلیسی از *fyrst* در انگلیسی میانه و قدیم از *furista* در ژرمنی از *pr-isto-* در هند و اروپایی است که صفت عالی است از *per-* و *-isto-* (در اینجا صورت *zero-grade* از ریشه *per-* به کار رفته است). در این مورد خوشبختانه حدس «گزارنده» درست بوده. «فر» در «فرتوم» با کلمه *first* در انگلیسی از یک ریشه هند و

اروپایی است. نیز پسوند سازنده صفت عالی در هند و اروپایی *-isto-* است که به صورت *-ista-* به ژرمنی و *-est-* به انگلیسی رسیده است و صورت آن در اوستایی و فارسی باستان *-išta-* است. اما باز هم باید گفت که در این مورد میان فارسی و انگلیسی بده بستان مستقلاً در کار نبوده و این دو زبان مانند دو خواهر برخی از ویژگیهای زبان مادر یعنی زبان هندواروپایی را به میراث برده اند. وجود بده بستانهای زبانی یا به عبارت دیگر وام گرفتن زبانی از زبان دیگر مورد انکار زبان شناسی تاریخی نیست، اما از هر دو واژه ای که شبیه به نظر برسند لزوماً یکی عاریتی نخواهد بود. از کلماتی که به وام گرفته شدن آنها توسط زبان انگلیسی از فارسی قطعی است می توان *cheese* از چیز در فارسی *He is a big* (cheese)، *turban* از دلبند، *pyjamas* از پای جامه در دوره جدید و *path* از **path-* ایرانی (مطابق با *panəa-* در اوستایی) را نام برد. واژه اخیر در عهد باستان از طریق سکاهها به زبان ژرمنی و از آن طریق به انگلیسی باستان راه پیدا کرده است.

□ در موارد دیگری هم حدس «گزارنده» درست از آب درآمده است، مثلاً در مورد وجود رابطه میان *br* و *ābr* در فارسی، *apar* در فارسی میانه و *over* در انگلیسی؛ اما درست در همان جا بی دلیل *up* در انگلیسی هم به این فهرست افزوده شده.

به طور کلی انتقاد بر کتاب مورد بحث را به سه دسته می توان تقسیم کرد.

(۱) نامۀ پهلوانی بدون توجه به موازین زبان شناسی تاریخی نوشته شده است. ریشه سازیهای عامیانه آن نمونه ای از این بی توجهی است.

(۲) «گزارنده» در بسیاری موارد فراموش کرده که موضوع تدریس پهلوی است و به مسائل فرعی چون فواید خام خواری، لزوم دفع حشرات و موفقیت موش کشی در چین، فلسفۀ افلاطون و منشأ ایرانی آن و غیره پرداخته است که در نهایت جز سرگردان کردن نوآموز سودی ندارد.

(۳) کتاب ظاهراً علمی است اما در واقع «گزارنده» شواهد تاریخی، ادبی و زبانی را کاملاً خودسرانه تأویل کرده. از این دست است افاضات «گزارنده» در خصوص معنی نام «پهلوی»، آریایی نشین بودن فلات ایران در پنج هزار سال پیش، و نظریه «زبان عمومی ایران» که پیشتر به آن پرداخته شد.